



## درباره‌ی شیوه‌ی بحث

احسان طبری



# درباره‌ی شیوه‌ی بحث

(چهار مقاله)

احسان طبری





جوز با خود جمله تنها باختی  
از چه تنها جوز می بازی، مدام  
تا همه من میر باشم، نه کسی

کودکی با خویش تنها ساختی  
آن یکی پرسید از وی که ای غلام  
گفت: میری دوست می دارم بسی

(عطار - مصیبت نامه)





## فهرست:

- چگونه بحث کنیم؟
- بگذارید محیط بحث و مناظره، محیطی سالم باشد!
- بلیه‌ای به نام «خواست‌اندیشی»
- اسلوب تفکر و مبارزه





## چگونه بحث کنیم؟

چرا باید بحث کرد؟ با که باید بحث کرد؟ در چه موضوع باید بحث کرد؟ چگونه باید بحث کرد؟ همه این پرسش‌ها باید در ذهن بحث‌کنندگان، پاسخ روشن داشته باشد

بحث به معنای جدی این کلمه هنر است و به قریحه، در کنار اطلاع و منطق، نیازمند.

دوستی طی نامه‌ای، پس از ابراز خرسندی از این‌که «نامه مردم» به مسایل حاد تئوریک توجه می‌کند و تاکنون طی حدود یکصد و هشتاد شماره‌ی روزنامه، برخی مقولات و مفاهیم اقتصادی و سیاسی مورد نیاز را توضیح داده، از ما می‌خواهد که در باره‌ی شیوه‌ی بحث درست نیز نکاتی را یادآور شویم.





حق کاملاً با این دوست است که این مسأله یکی از مسایل حاد روز است، زیرا کوره بحث سیاسی همه جا گرم است. متأسفانه بحث‌ها بلا مقدمه «درمی‌گیرند» و برنامه‌ای ندارند، و غالباً به شکل «جر و من جر» و «دوئل لفظی» درمی‌آیند. چیزی که مفت نمی‌ارزد و «راهی به دهی نیست» و وقت تلف کردن است.

ما در گذشته نیز در مطبوعات حزبی در این باره سخن گفته ایم، که بحث و مناظره شکلی است از مبارزه سیاسی ثمربخش، اسلوبی است برای کشف حقیقت، شیوه‌ای است برای تبلیغ و اقناع، و بحث این مختصات خود را تا زمانی حفظ می‌کند که بحث باشد، نه شمشیربازی لفظی، نه بکس‌بازی، برای آنکه طرف را به هر قیمتی که شده «ناک آئوت» بکنیم.

چرا باید بحث کرد؟ با که باید بحث کرد؟ در چه موضوع باید بحث کرد؟ چگونه باید بحث کرد؟ همه این پرسش‌ها باید در ذهن بحث‌کنندگان، پاسخ روشن داشته باشد.





بدترین شکل بحث، بحث در باره همه چیز، بحث از این شاخ به آن شاخ است. شرط یک بحث منظم، مقابله دو یا چند حکم روشن در برابر یکدیگر است و متمرکز کردن بحث بر روی آن نکات. اگر بخواهیم در یک بحث همه چیز را حل کنیم، هیچ چیز را حل نکرده ایم.

بحث با هر کس فایده‌ای ندارد. کسانی هستند که به اصطلاح تصمیم خود را گرفته اند و سپس پی «بها» می‌گردند تا «حرف خود را به کرسی بنشانند». چنین کسانی هرگز قانع نمی‌شوند. اگر در یک استدلال شکست بخورند، مطلب دیگری را پیش می‌کشند و بسته به زیرکی و استادی خود در احتجاج و یا سفسطه، می‌توانند بالاخره دستگیره‌ای پیدا کنند و دادخواست‌های خود را به‌طور ابدی مکرر سازند. بحث با این قبیل اشخاص که جویای حقیقت نیستند، جز «خون خود را سیاه کردن»، جز صرف انرژی بدون کسب نتیجه، چه فایده‌ای دارد؟ چنین اشخاصی را به حال خود بگذارید. خطاست اگر کسی فکر کند همه کس را می‌توان قانع کرد، یا همه را باید قانع کرد.





صرف نظر از افرادی که «تصمیم خود را گرفته اند»، اشخاصی هستند که فقط طی زمان و به کمک حوادث به تدریج به نکته‌ای پی می‌برند. شما چرا عجله دارید؟ بگذارید «زمان» هم کمک کند. گاه بیان شما قاصر است، ولی بیان رویدادها بلیغ است.

بحث باید با کسی انجام گیرد که جوینده‌ای خالی از غرض و مرض است و اقناع وی برای جنبش یا حزب سودمند است. برخی‌ها، تازه اگر هم به اصطلاح قانع شوند، باید دید آیا در عمل حاضرند، یا می‌توانند به جریان انقلابی، به حقیقت انقلابی سودی برسانند؟ بحث تجملی چه لزومی دارد؟ بحث به خاطر بحث که کار بی‌ثمری است!

لذا در انتخاب طرف مورد بحث باید دقیق و بصیر بود و انرژی خود را بیهوده به هدر نداد و در هر جا و با هر کس بحث راه نیانداخت و قدرت انتخاب داشت. شیوه درست بحث ما توده‌ای‌ها با شیوه بحث مخالفین ما فرق دارد. برخی از مخالفین ما از متلک، توهین، مسخره کردن، نیش زدن، سفسطه، تقل قول دروغ، فاکت بی‌اساس، ادعاهای لاف و امثال آن ابایی ندارند. هدف آن‌ها «از میدان بدر کردن» طرف است، به هر قیمت که باشد.







برخی افراد عاطفی یا بی‌تدبیر، زود در دام این شیوه‌های نادرست و غیرانسانی بحث می‌افتند و آن‌ها هم به همین روش‌ها متوسل می‌شوند، این آغاز شکست است، زیرا هرگز ما نمی‌توانیم و نباید بتوانیم در شیوه‌های سفسطه‌آمیز، دروغ و بهتان‌گویانه بحث مانند برخی از مخالفان خود باشیم. اگر چنان بودیم، ما فاقد مختصات اخلاقی یک انقلابی هستیم و باید تجدیدنظر را از خودمان شروع کنیم.

وقتی کسی شروع کرد بدین شیوه نادرست بحث کردن، باید با نهایت متانت گفت، «من برای این نوع به‌اصطلاح بحث کوچک‌ترین آمادگی ندارم. اگر شما واقعاً خواستار یک بحث جدی هستید، در آنصورت ابتدا نظری را که می‌خواهید ثابت کنید، دقیقاً بیان دارید و دلایل آن را ذکر کنید، تا من، اگر با آن نظر موافق نیستم، حکم مورد علاقه و دلایل خود را ذکر کنم و سپس بحث در این مجرا تا آنجا سیر کند که معلوم شود آیا حصول توافق بین ما میسر است یا نه.»

هرگز، حتا با یک لفظ هم باشد، نباید در بحث‌های جنجالی، در بحث‌های «دوئلی» شرکت جست، این کار به کلی بی‌فایده است.





این را هم باید دانست که بحث کردن کار ساده‌ای نیست. شما که می‌خواهید از اندیشه، مشی و تاریخ حزب دفاع کنید، باید فردی مطلع باشید، باید بتوانید با وقوف بر مسأله و نیز با ایمان از تن خود دفاع کنید، باید فردی کاملاً صدیق باشید. اگر مطلبی را نمی‌دانید یا انتقادی را وارد می‌شمردید، نباید پنهان کنید. «شلوغ کردن» برای پوشاندن نقطه ضعف خود، کار ما نیست. حقیقت علمی و انقلابی بزرگی که ما توده‌ای‌ها به آن مجهزیم، مانند کوه استوار است. آری، حق با ماست ولی دشمنان رنگارنگ و بسیار متنوع از هر سو ما را در حلقه محاصره خود، جنجال، اتهام، سفسطه، فشار، تهدید، حمله و هجوم قرار می‌دهند و گاه نیز تحت عنوان دفاع از «مارکسیسم - لنینیسم» (!!) به مجادله با ما می‌شتابند. در این شرایط کسی قادر است بحثی به معنای علمی کلمه انجام دهد که دانا، با ایمان و متین باشد و بتواند اندیشه‌ای را که درک کرده با شجاعت بیان کند.

این شخص می‌تواند یک کارگر، یک دهقان، یک روشنفکر، یک پیشه‌ور، یک کارمند و غیره باشد. فرق نمی‌کند، بحث می‌تواند در سطح بالای «آکادمیک» یا در سطح عادی زندگی روزمره بگذرد.





ولی در هر حال بحث باید تمیز، روشن، استدلالی و متین و ثمربخش باشد. شیوه‌های استدلال مختلف است. ما بسیاری از رفقای کارگر یا دهقان را دیده ایم که با ذکر چند مثال مشخص، به شکل بُرنده‌ای مسأله‌ای را بی‌جا و جنجال می‌شکافند.

بحث «هنر» است و مانند هر هنری به «شم» و «قریحه» نیازمند. اینکه چه استراتژی در بحث دنبال شود که همین نتیجه را بدهد، چیزی نیست که آن را بتوان قاعده‌بندی کرد. قاعده‌بندی‌ها می‌توانند بسیار دور و دراز هم باشد، ولی زندگی اشکال نوبه‌نویی به‌میان می‌آورد. لذا توصیه‌های ما در مورد بحث در چهار نکته زیرین خلاصه می‌شود:

الف) بحث فقط در مواردی باشد که از آن سودی برای کار حاصل است؛

ب) بحث در باره مسایلی انجام گیرد که نظرها روشن است (چه می‌گوید و چه می‌گویم)؛

ج) بحث تنها با شیوه اصولی انجام گیرد و هرگز با شیوه‌های غیراصولی نباشد.





د) بحث تنها در صورت اطلاع از مطلب و با بیانی قابل فهم انجام گیرد. هرگاه مطلب بر شما روشن نیست، سخن نگوئید و یا مطلب خود را پیچیده و فضل‌فروشانه به‌میان نیاورید. بحث میدان جلوه‌فروشی نیست.

جهت اخلاقی بحث از جهت منطقی و سیاسی آن اهمیت کم‌تری ندارد. طرف شما و همه کسانی که احیاناً ناظر بحث هستند، باید برتری روحی و اخلاقی شما را در کنار برتری منطقی و سیاسی حس کنند.

طی بحث‌ها روح خود را آبدیده کنید. خطاها، شتاب‌ها، انحراف‌های خود را ببینید. در مجلس بعدی مباحثه، با بسیج عقلی و اخلاقی بهتر وارد شوید. یک بحث ورزیده نقش حساسی دارد و می‌تواند جبهه‌های دروغ و سفسطه را بشکند و حزب خود را پیش ببرد.

نامه مردم، شماره ۱۹۴، دوره هفتم، سال دوم، ۲۷ اسفند ۱۳۵۸





**بگذارید محیط بحث و مناظره، محیطی سالم باشد!**





## بگذارید محیط بحث و مناظره، محیطی سالم باشد!

دوستان! بگذارید محیط بحث و مناظره، محیطی سالم باشد. اجازه ندهید افراد مشکوک، یا عصبانی، یا ناشکیبا در این محیط ایجاد تشنج کنند. این معیاری است برای سنجش حسن نیت‌ها.

برخورد عقاید و آراء گوناگون، در جامعه‌ای مانند ایران، که نخستین مرحله انقلاب همه‌خلقى خود را با پیروزی کم‌نظیری پشت سر گذاشته و اینک در حال گذراندن دورانی است که آن را دوران گذار می‌نامیم، امری است به کلی طبیعی و قابل فهم. وحدت کلمه و وحدت عمل طبقات و اقشار گوناگون مردم، یکی از فاسدترین و جبارترین دیکتاتورهای جهان را که دست حمایت مصرانه قدرت‌های امپریالیستی را نیز در پشت سر خود داشت، از پای درآورد. این وحدت نظر و وحدت کلمه پس از سقوط سلطنت و





استقرار جمهوری اسلامی، طبعاً نمی‌توانست و نمی‌تواند در مراحل بعدی نیز وجود داشته باشد. بروز اختلاف سلیقه‌ها، اختلاف نظر‌ها، اختلاف ایدئولوژی‌ها امری ناگزیر است.

وقتی از طرف این و یا آن گروه ادعا می‌شود که موضع سیاسی و اجتماعی آن سالم‌ترین و ثمربخش‌ترین مواضع برای پیشبرد انقلاب است، اگر خود به آنچه که می‌گوید باور دارد، اگر به تأثیر و نفوذ ایدئولوژی خود و برتری آن نسبت به دیگر اندیشه‌ها مؤمن است، در این صورت نمی‌بایست از مواجهه با نمایندگان عقاید و آراء دیگر باک داشته باشد. بحث و تبادل نظر سالم برای جستن بهترین راه تکامل و گذارنیدن مراحل مختلف انقلاب و رسانیدن آن به پیروزی نهایی، نه تنها زیان‌بخش نیست، بلکه در یک محیط آرام و سالم و منطقی از ضروریات پیشرفت است.

متأسفانه صاحب نظرانی هستند که می‌کوشند بحث را به جدل بکشانند: به جای استدلال منطقی، اتهام و توهین و دشنام تحویل طرف می‌دهند؛ به جای آرامش، تشنج ایجاد می‌کنند؛ می‌خواهند فکر و نظر خود را به زور ناسزا و توهین و اتهام و حتا گاه با قدرت جسمی از پیش ببرند.





ما با این روش ناهنجار از بیخ و بن مخالفیم. نه تنها بدان دلیل که آن را راه درست بر خورد عقاید و آراء نمی دانیم و فکر می کنیم هیچ صاحب نظر و صاحب مکتبی از این راه جز به ترکستان به جایی راه نمی برد، بلکه به طور عمده بدان دلیل که با ایجاد یک محیط متشنج و آشفته، آن که از چنین وضعی به حد دلخواه خود سود می برد، ضدانقلاب است.

ضدانقلاب متشکل است، تجربه دیده است، تحت تعلیمات مستقیم سازمان جاسوسی سیا و به دست بازماندگان ساواک، و طرفداران رنگارنگ شاه مخلوع عمل می کند. عناصر ضد انقلابی خود را در تمام جریانها وارد می کنند. آنها از احساسات و شور جوانان که تجربه سیاسی ندارند، به حد اعلا استفاده می کنند و آنها را به بی راه می کشانند. آنها تروریزم را رواج می دهند و در پناه سیاهی شب به افراد بی گناه حمله می کنند و آنها را هدف قرار می دهند.

یکی از میدانهای فعالیت ضد انقلاب هم همین تبدیل بحث و مناظره به جدل، دشنام، تهمت و افتراست تا محیط مسموم شود و امکان تفاهم و در نتیجه، اتحاد بین نیروهای انقلابی از بین برود.

لذا میدان دادن به چنین وضعی، در هر صورت و در هر حال که باشد، کمک به ضدانقلاب است.







ما فکر می‌کنیم که اگر صاحبان نظریات گوناگون صادقانه، بدون پیش‌داوری‌های نابجا، با حسن نیت با هم روبه‌رو شوند، و حتا برای همین بحث‌ها و اظهارنظرها جلساتی را سازمان دهند که هر کس در آنجا کالای خود را عرضه کند و انتخاب به خریدار، یعنی به حاضران و شنوندگان و عامه مردم، که ثابت کرده اند به حد کافی رشد سیاسی دارند، واگذار گردد، خود قدمی در راه تشنج‌زدایی، در راه تفاهم و سرانجام اتحاد برداشته شده است.

دوستان! بگذارید محیط بحث و مناظره، محیطی سالم باشد. اجازه ندهید افراد مشکوک، یا عصبانی، یا ناشکیبا در این محیط ایجاد تشنج کنند. این معیاری است برای سنجش حسن نیت‌ها.

نامه‌ی مردم، دوره‌ی هفتم، سال اول، شماره ۲۶، چهارشنبه ۲۲ خرداد ماه ۱۳۵۸





## بلیه‌ای به نام «خواست‌اندیشی»

پیچی از خدمت‌محرومان، سر

بشکنی ای قلم، ای دست، اگر





### بلیه‌ای به نام «خواست‌اندیشی»

واقعیت چنان نیست که ما می‌خواهیم، چنان است که خود مستقل از میل ما وجود دارد و تحول می‌یابد، ما باید بکوشیم تا این واقعیت را از راه پژوهش بی‌غرضانه دریابیم.

بررسی اسلوبي بسياري از بحث‌ها که در محافل گوناگون جامعه‌ی ما از نظر امور تجریدی و کلی، یا امور مشخص اجتماعی میشود، یک سلسله معایب را آشکار می‌سازد، که از آن جمله بلیه‌ایست به نام «خواست‌اندیشی» (Wishful Thinking).

«خواست‌اندیشی» یعنی چه؟

«خواست‌اندیشی» یعنی آن که شما تمام آن فاکت‌ها و داده‌هایی از زندگی و واقعیت خارجی را برگزینید که تمایل شما را اثبات کند و آن فاکت‌ها و داده‌هایی را که تمایل شما را رد می‌کند، یا در آن شک وارد می‌سازد، از پیش مسکوت بگذارید، یا اگر هم نتوانید آن را مسکوت بگذارید، شروع کنید به مسخ آن‌ها موافق میل خود.





واقعیت‌ها، به‌ویژه واقعیت‌های اجتماعی و تاریخی، دارای سه خاصیت هستند:

الف) ذوجوانب هستند، یعنی جنبه‌های مختلف دارند؛

ب) متحرک هستند، یعنی به یک حال و به یک‌سان نمی‌مانند و تغییر می‌کنند؛

ج) از پدیده و ماهیت مرکب‌اند، یعنی ظاهری دارند و باطنی، صورتی دارند و سیرتی. گاه آن ظاهر و صورت با آن باطن و

سیرت نمی‌خوانند، و اصل هم باطن است نه ظاهر، سیرت است نه صورت، ماهیت است نه پدیده.

لذا درک واقعیت به پژوهش و تحقیق نیازمند است، تا شما همه‌ی جوانب مطلب را بدانید و ببینید، تا شما تحولات و تغییراتی را

که طی زمان در موضوع رخ داده و می‌دهد (یعنی تاریخ حادثه) بشناسید، تا شما تشخیص دهید که: ماهیت مطلب چیست و یا آنچه

که در ظاهر دیده می‌شود، در واقع همانست، یا آن ظاهر امر پرده‌ایست بر باطن.





این تحقیق می‌تواند شما را به نتیجه‌ای برساند که ابداً و اصلاً با میل، امید و انتظار شما تطبیق نکند. می‌توان از زبان قرآن (که در حق خداوند آورده) گفت «و تعالی عما یصفون». واقعیت بالاتر است از آنچه که این و آن وصف می‌کنند. محتوای فکر ما تنها و تنها زمانی حقیقت است که این واقعیت خارج از ذهن را - صرف‌نظر از میل ما و هدف ما - هر چه بیشتر و هر چه دقیق‌تر منعکس کند.

بلیه‌ی «خواست‌اندیشی» یعنی در واقع شعار هگلی «اگر واقعیت مخالف فلسفه من است، پس خاک بر سر واقعیت». این بلیه‌ی فکری در کشور ما بسیار مرسوم است. مثلاً:

فلان لیبرال دلش می‌خواهد حزب توده‌ی ایران انبانی از جنایات و خطاها باشد. وقتی شما به او ثابت می‌کنید که این تصورات شما باطل است، دعوی شما با اسناد و مدارک تاریخی نمی‌خواند و با واقعیت تطبیق نمی‌کند، به جای آن که عبرت بگیرد و اندیشه‌ی نادرست خود را عوض کند، عصبانی می‌شود و بد و بی‌راه می‌گوید.





فلان قشری دلش می خواهد مارکسیسم انبانی از دعاوی بی معنی و ضد علمی و تجریدات دل‌به‌خواه باشد. وقتی شما با ادب تمام نشان می دهید که چنین چیزی نیست و مارکسیسم نتیجه گیری از معرفت علمی و اجتماعی و پراتیک انسانی است و با تحول و تکامل آن، تحول و تکامل می یابد، ناراحت می شود، دست به سفسطه و واژگون سازی الفاظ و احکام می زند.

فلان ضد انقلابی دلش می خواهد انقلاب ایران را در «استبداد آخوندها» خلاصه کند، نقش رهاگر و ضد امپریالیستی و مردمی آن را در همه گستره ها نفی کند، مشکلات انقلاب را (که به طور عمده خود و اربابانشان پدید آورده اند) نادیده بگیرد و دست آوردهای مهم انقلاب را مسکوت بگذارد. وقتی به او نشان می دهید که درست است که در انقلاب ما روحانیت مبارز اسلامی نقش مهمی داشته و دارد، ولی این انقلاب دارای خصلت استقلال طلبانه و مردمی است و اتحاد جهانی امپریالیسم و دربار و فتودال و سرمایه دار را درهم ریخته و زمینه را برای رهایی کلی جامعه‌ی ما فراهم کرده است، «جیغ و ویقش» درمی آید و پرتوپلا می گوید.





ولی واقعیت «تعالی عما یصفون»- بالاتر و برتر است از وصف من و شما. باید غرض را زیر پا هشت، تفکر و تحقیق علمی را به کار انداخت و از این واقعیت ذوجوانب و متحرک، که در آن ماهیت‌ها گاه با ظواهر گوناگون بروز می‌کنند، پرده برافکند. پشروهنده واقعیت باید دلی وارسته از اغراض، مغزی انباشته از شوق حقیقت و خردی جوینده داشته باشد.

به قول سعدی شیرین سخن ما:

حقیقت، سرایی است آراسته

هوی و هوس، گرد برخاسته

نبینی به جایی که برخاست گرد

نبیند نظر، گرچه بیناست مرد.

منبع: نامه‌ی مردم، دوره‌ی هفتم، سال سوم، شماره‌ی ۵۱۸، شنبه ۲ خرداد ۱۳۵۹





## اسلوب تفکر و مبارزه







## اسلوب تفکر و مبارزه

### سخنی چند درباره‌ی اسلوب تفکر و مبارزه،

آموختن از گذشت روزگار، اینست وظیفه‌ی هر انسان خردمند و هر جریانی که بر تعقل و تعمق استوار باشد. مدنیت امروزی ما مجموعه‌ای از تجارب نیاکان ماست. تنها طریقه‌ی دریافت حقیقت، مشاهده‌ی دقیق نمودها و وقایع، تجربه و تحلیل صحیح و نتیجه‌گیری منظم از این نمودها و وقایع است. همان‌طور که مرد عاقل از یک حادثه، استنتاجات گران‌بها می‌کند و اشتباهی را برای بار دیگر تکرار نمی‌نماید، همان‌طور یک جریان باشعور اجتماعی، با تحلیل منطقی کار گذشته‌ی خود، کار آینده را بر مبادی محکم‌تری مستقر می‌گرداند. ابلهان یک خطا را صد بار مکرر می‌سازند زیرا قدرت تحلیل ندارند و از علت‌یابی و نتیجه‌گیری عاجزند. عمل آنها مبتنی بر احساسات و غرایز کور و واکنش‌های بی‌خردانه‌ی تن و روان است ولی عمل خردمندان با نظارت قوه‌ی ماسکه‌ای که عقل و تمیز نام دارد، با مشاهده‌ی دقیق نمودها و وقایع، با علت‌یابی صحیح و استنتاج درست انجام می‌پذیرد.





فرقی که بین انسان باشعور و آگاه از قوانین تکامل طبیعت و اجتماع، و انسان بی شعور و بی خبر از این قوانین وجود دارد، اینست که برای اولی، حتی تجارب دیگران کافی ست؛ ولی برای دومی، حتی تجارب خود او بی نتیجه است. آگاهی از قوانین حرکت طبیعت و اجتماع، دیدگان ما را تیزبین، و قوهی تمیز و درایت ما را نیرومند می گرداند، لذا چنین آگاهی برای هر جریان اجتماعی و برای هر فرد مبارز در درجهی اول لزوم است.

این یکی از نواقص ماست که هنوز از مرحلهی تفکر احساساتی و غریزی، واکنشهای بی خودانه و حساب نشده، روش سطحی و مبتذل به مرحلهی تفکر علمی، واکنشهای از روی شعور و حساب، روش عمقی و خردمندانه وارد نشده اند. غالب ما در قضاوت و تصمیم شدیداً تابع سوابق ذهنی، عواطف درونی، خواهشهای نفس، تأثیرات محیط محدود زندگی شخصی، احساسات آنی قرار داریم و کمتر با یک دقت علمی و خون سردی و بی طرفی می توانیم از عهدهی یک قضاوت درست و یک تصمیم علمی و صحیح بر آئیم.

محیط خانوادگی و اجتماعی ما غالباً ما را به طرز زندگی و تفکر خودخواهانه ای معتاد ساخته. در جامعهی ما هر کسی باید کلاه خود را نگه دارد، نفع خود را مواظبت کند و الا دستبرد بی رحمانه ای به او زده خواهد شد. در جامعهی ما تربیتی که مبتنی بر





هم‌پشتی، هم‌بستگی، مهرورزی، هم‌کاری و غیرخواهی باشد وجود ندارد. مردم کشور ما غالباً شکنجه دیده و آسیب دیده‌اند، لذا پس از چند فریب اولیه‌ی نوعی بدبینی و کینه‌جویی بر همه‌کس غلبه می‌کند و شدیداً تفکر و قضاوت را تحت‌تأثیر خود قرار می‌دهد. این بدبینی و خودخواهی، هم‌چون خفتانی، پیکر ما را در مقابل تیره‌های کین و قریب که از هر سو می‌بارد حفظ می‌کند، پس امری عادیست. اگر فرد ایرانی از احساسات ناملایمی انباشته باشد، احساساتی که او را از هرگونه تفکر درست، عینی، خون‌سردانه و منطقی باز دارد. قضاوت و تصمیمات ما شدیداً از خودخواهی، کین، بدبینی و بدگمانی ما متأثر است و لذا غالباً در طریقه‌ی معوج نامطلوبی سیر می‌کند.

افکندن ردای خودخواهی از دوش و برداشتن عینک سیاه بدبینی از مقابل چشم کار آسانی نیست، زیرا حکم زندگی روزانه‌ی ما چنین است، مگر آن‌که شخص پس از مطالعه‌ی دقیق احوال نفس و نوامیس اجتماعی و دریافت علل و موجبات این تفکر و قضاوت معوج بکوشد تا بر آن‌ها غلبه کند و خود را تجدید تربیتی نماید. چنان‌که معلوم است. یکی از طرق آزاد شدن از جبر قوانین و نوامیس، آگاه شدن از کیفیت این قوانین و نوامیس است.





اسلوب یک تفکر صحیح آنست که نخست شخص بکوشد تا قضاوت خود را از هرگونه احساسات شخصی و سوابق ذهنی مبری کند و به قول "رنه دکارت" بایک شک دستوری وارد موضوع شود و در کلیه داوریهای گذشته خود تردید نماید. اگر واقعه را بخواهیم، چون تا امروز قضاوت‌های ما درباره‌ی افراد، قضایای اجتماعی، استنتاجات کلی غالباً مطابق اسلوب تفکر بی طرفانه و خون سردانه علمی نبوده، باید به یک خانه‌تکانی عمومی مغز دست زد و همه‌ی مقولات فکر را در میزان سنجش علمی و نقد منطقی قرارداد و غث و سمین را از هم جدا کرد و صحیح و سقیم را از یکدیگر باز شناخت. در این بررسی عمومی باید دانست که هیچ استنتاجی صحیح نیست مگر آن که مبتنی بر نموده‌ها و وقایع عینی و خارجی باشد نه ذهنی و درونی، یعنی آن که مبتنی بر چیزهایی باشد که در واقع وجود داشته و رخ داده، نه آن که مفروض و مخلوق احساسات و توهمات و خواهش‌های دل و رشک و کین و بدبینی و بدگمانی "من" بوده است، و نیز باید دانست که هیچ چیزی در طبیعت، مطلق و جامد نیست بلکه فضا اطراف و جوانب گوناگون دارد. خوب و بد و نقص و کمال دارد و بر یک نهج نمی‌ماند و دائماً در تغییر است. یک قاعده و یک روش، تا زمانی درست است که شرایط محیط طبیعی یا اجتماعی، آن را بطلبد و با آن تطبیق کند. قواعد و قوانین، نتایج و قضاوت‌ها که انتزاع ذهن ما از





حوادث خارجی است نمی‌تواند همیشه بدون تغییر بماند زیرا حوادث خارجی در تغییر است و لذا منتزعات ذهن ما ناچار باید تغییر کند. آن معرفتی صحیح است که با حرکت محتویات خود که عبارت باشد از واقعیات خارجی، حرکت کند و با آن تطبیق نماید.

معرفت انسانی خواه از نوع مطالعه و مشاهده صرف باشد یا از نوع قضاوت و استنتاج، نباید هرگز به صورت شربت لایزالی (Dogme) تلقی گردد. لذا جمود فکری یکی از بلیات عظیم برای معرفت انسانی است.

قضایای اجتماعی چندطرفه و مرکب است، نه یک‌جهته و بسیط. مطالعه‌ی سیر یک حادثه‌ی اجتماعی در مراحل آتی بسیار دشوار است زیرا باید تالی‌ها را با دقت سنجید و آن‌را در حرکت همه‌جانبه و بغرنجش بررسی کرد، چنین سنجشی فقط برای کسی ممکن است که:

اولاً) قوانین حرکت طبیعت و اجتماع را به‌درستی بشناسد یعنی دارای جهان‌بینی علمی دقیقی باشد؛





ثانیاً (بتواند معرفت فلسفی خود را بر واقعیات خارجی تطبیق کند، یعنی استعداد به کاربردن علم خود را داشته باشد؛

ثالثاً (از اغراض خودپسندانه شخصی عاری باشد و با شیفتگی علمی خاصی در قضایا دقت کند نه با یک نظر سودجویی انفرادی.

برای شناخت طبیعت و اجتماع "فرا گرفتن" لازم است.

چگونه می توان با فقدان معلومات، یا آشنایی ساده به چند مطلب محدود، بدون آن که، آن آشنایی تکمیل شود و دائماً در تزیاید باشد، حقیقت را فهمید.

حقیقت آن غزال گریزنده‌ی چابکی است که باید از هر سو هزاران کمند افکند تا سر سرکش او به چیزی گرفتار شود. حقیقت برخلاف اشراقیون و طرفداران مکاشفه، در آستانه‌ی اندیشه‌ی هیچ کسی عریان ظهور نمی کند، باید آن را با رنج و تعب یافت و به دام آورد. حقیقت فقط در اثر دقت و مطالعه و بررسی و مشاهده‌ی دقیق به چنگ می آید، یعنی تنها در اثر اسلوب علمی.





البته نه فقط در جامعه‌ی ایران بلکه در مترقی‌ترین جامعه‌ها، نیز همه‌ی افراد نمی‌توانند پرده‌نشین حقیقت را با همه‌ی مستوری و مهجوری آسان به دام آورند. این کار فقط از عهده‌ی دانشمندان، که در این کار ورزش کرده‌اند، بر می‌آید. ما نمی‌توانیم و نباید توقع داشته باشیم که همه‌ی افراد ایرانی به اسلوب علمی تفکر آشنا باشند، چنین آرمانی فقط در دنیای خرم و درخشان آینده، جامعه‌ی عمل به‌خود خواهد پوشید، ولی می‌توانیم و باید توقع داشته باشیم که در جریان اجتماعی ما، به‌طور نسبی، مغزهای متفکری موجود باشد که بتواند تمام جریان مطابق اسلوب تفکر صحیح اداره کند. مغزی باشد که درست بیاندیشد تا قوای فعال اجتماعی، آن اندیشه‌ی درست را به معرض اجرا بگذارند.

به‌منظور ایجاد این مغز متفکر، تهیه‌ی یک هسته‌ی قوی از افراد با مطالعه، ورزیده، باتجربه، دقیق و بی‌غرض لازم است و لازمه‌ی این کار نیز سه چیز است:

کوشش، تجربه، زمان!





با تطبیق اسلوب کلی فوق، به بعضی از روش‌های تفکری که در دماغ غالب ما وجود دارد بر می‌خوریم. اجازه بدهید نمونه‌هایی ذکر کنم:

افرادی هستند که به معنای صحیح انقلابی بودن توجه نکرده‌اند و در نتیجه داشتن یک تصور غلط منشاء بروز اعمال غلط شده‌اند. نباید انقلابی بودن را با شدت عمل داشتن، خشم‌ناکانه رفتار کردن، تعصب و جمود فروختن و ابراز احساسات بی‌بند و بار نمودن، اشتباه کرد.

فرد انقلابی یعنی آن‌کسی که جهت تحول جامعه را می‌داند و برای خود در آن جهت، سهم فعالی قائل است. تحول نیروهای اجتماعی در جهت معین باید به وسیله‌ی اراده‌ی انسان‌های باشعور و آگاه و مبارز تحریک و تسریع شود. در عالم نباتات و حیوانات، تحولات و تطورات بی‌خودانه، بی‌شعورانه، کند و غیرارادی انجام می‌گیرد ولی در عالم انسانی چنین نیست. مغزها و دست‌ها چرخ تاریخ را که پیوسته به جلو می‌غلطد سریع‌تر می‌غلطانند.







اگر حرکتی که مغزها و دستها به چرخ غلطبنده و پویندهی تاریخ می دهند موافق حرکت خود او و به طریقی باشد که در تسریع آن مؤثر شود، طبیعتاً این چرخ به مرحلهی بعدی زودتر می رسد و اگر به طریقی باشد که نه تنها حرکتش را تسریع نکند بلکه متوقف سازد و یا به عقب اندازد طبیعتاً در سیر تکاملی وقفه و تعویق بروز می کند.

ای چه بسا جریانات اجتماعی و افراد انقلابی که در عین داشتن نیت صحیح و شوق وافر برای ترقی و تکامل، در اثر عدم درک قوانین حرکت تاریخ و نداشتن نقشه‌ی صحیح کار و روش درست، حتی از تکامل عادی جامعه جلوگیری کرده و ارتقاء را به ارتجاع مبدل ساخته اند.

کمک به تحول تاریخ نباید به طور بی شعور، بدون نقشه، بدون توجه به شرایط محیط انجام گیرد. در یک نقشه‌ی صحیح، سازش و ستیزه، نرمی و سختی، تندی و کندی، آرامش و شورش، خشم و مهر، دشنام و ستایش هر یک جایی دارند. جایی است که سازش و نرمی انقلابی است، یعنی کمک به هدف تکامل می کند و ستیزه و سختی ضد انقلابی است، یعنی هدف تکامل را به عقب می اندازد. جایی





است که آرامش و خاموشی انقلابی است و شورش و هیاهو ضدانقلابی است. جایی هم برعکس. ستیزه و سختی، به خودی خود مطلوب نیست مگر آن که شرایط کار درست آن را بطلبد.

یکی از معایب برخی از افراد باحسن نیت ولی کم توجه ما، که ناشی از جمودِ فکر (Dogmatisme) و تبعیت از یک سیاست احساساتی (Sentimentalisme) بود، عبارت بود از داشتن یک روش شدید و قطعی در همه جا، همه کار، همه زمان.

چرا؟ زیرا این افراد به طور خیلی ساده تصور می کردند که انقلابی بودن یعنی قطعی و شدید العمل بودن.

اگر ما شنیده ایم که نباید با "وضع حاضر" (Status Quo) سازش کرد یعنی آن که نباید آن را لایزال، ابدی، بدون نقص دانست؛ نباید آن را پذیرفت و بدان تابع شد؛ باید دانست که آینده بهتری ممکن است و باید به سوی آن آینده بهتر رفت؛ هرگز منظور این نیست که در نقشه مبارزه نباید تند و کند، سخت و آرام شد، به جلو و عقب رفت، هرگز منظور این نیست که نباید اسلوبی داشت، سیاستی داشت. حتی باید دانست که در جریان یک نبرد تکاملی اجتماعی، روش ملایم و آرام ترجیح دارد مگر آن که پیش گرفتن روش سخت و قطعی، تنها راه چاره باشد.





سازش کار کسی است که در موقع لزوم یک روش قطعی، از آن می‌گریزد و می‌گوید همیشه نرمی و ملایمت، ولو به قیمت شکست.

ماجرای کسی است که در موقع لزوم یک نرمی و ملایمت فرار می‌کند و می‌گوید همیشه سختی و شدت، ولو به قیمت شکست. انقلابی کسی است که برای هدف خود هم به سختی آشناست و هم به نرمی؛ زیرا به پیروزی علاقمند است. سازش‌کار و ماجراجو هر دو خطرناک‌اند. سازشکار به هدف خیانت می‌کند. ماجراجو عوارضی به وجود می‌آورد که هدف را به عقب می‌اندازد. یکی از سختی می‌ترسد یکی نرمی را با کین و خشم خود سازگار نمی‌یابد. هر دو دسته خطرناک و زیان‌بخش هستند. ما در گذشته از ماجراجویی‌های غلط آسیب دیدیم، از صدمه‌ی سازش‌کاری‌های بی‌جا نیز مصون نماندیم.

در عمل مبارزه باید حتی‌المقدور راهی را دنبال کرد که با کم‌ترین عوارض به نتیجه‌ی مطلوب برسد. اگر می‌توانید قفل در را با کلید باز کرده، داخل اطاق بشوید آنرا نشکنید زیرا اگر بشکنید ممکن است وضعی پیش آید که اصلاً از سکونت در آن اطاق





محروم بمانید. اگر می‌توانید به نتیجه‌ای از راهی برسید که بی‌دردتر است از راه خطرناک نروید زیرا بیم به نتیجه نرسیدن در میان است.

پس این نقص بزرگ بود که برخی از افراد به معنای عامیانه‌ی "انقلابی بودن" توجه داشتند و بعضی از آنها در برخی از امور شدت عمل بی‌جایی در پیش گرفتند که بر اثر عوارض گوناگون آن جریان را دچار وقفه و تعوق ساختند. در آینده باید روش ما از این حالت احساساتی و حساب‌نشده مبری باشد. نرمی به‌جای خود، سختی به‌جای خود و جایی که نرمی سودبخش است از سختی بی‌جا احتراز باید نمود.

نمونه‌ی دیگری ذکر کنیم:

یک جریان اجتماعی زمانی به مراد می‌رسد که فکر واحد داشته باشد؛ فکر عملی که از واقع‌بینی (Realisme) و تفکر علمی ناشی شده باشد نه جمود و احساسات. تشتت در ارکان فکری و عملی یک جریان، تصادم انرژی‌ها و انحرافات گوناگونی به وجود





می آورد، موجب هرج و مرج در داخل جریان، موجب وقفه و عقب‌نشینی و بلاخره شکست می‌گردد. برای آن که وحدت تصمیم و عمل در یک جریان حکم‌فرما گردد لازم است نقشه و تمرکز جای خودبه‌خودی و تشتت را بگیرد:

یک جریان اجتماعی باید بدانند به کجا می‌رود از چه راه نقشه به‌جای خودبه‌خودی می‌رود، این مسئله را نه فقط برای زمان‌های دور بلکه برای زمان‌های کوتاه، سال، ماه، و حتی روز بدانند. نقشه‌ی کار تنها برای فعالیت عمومی نیست، بلکه برای فعالیت جزئی و حتی شخصی نیز لازم است. زیرا نقشه یعنی خلاصه‌ای از بررسی و پیش‌بینی، یعنی هم‌آهنگی در اجزاء کار. چه می‌خواهیم و برای چه می‌خواهیم، چه باید بکنیم و برای چه باید بکنیم اینست، سؤالاتی که در ضمن طرح یک نقشه پیش می‌آید.

یک نقشه‌ی صحیح نقشه‌ایست که از دو جزء تشکیل شود:

- (۱) هدف روشن و دقیق، هدفی که رسیدن به آن ممکن باشد؛
- (۲) طریقه‌ی وصول به هدف به‌طور روشن و دقیق، طریقه‌ای که طی آن ممکن باشد.





"ممکن" یعنی آن چیزی که وسائل و مقدمات کار، محیط اجتماعی برای تأمین آن از روی هر حسابی که بشود مساعد و آماده است. ممکن یعنی چیزی که بر واقعیات مبتنی شود نه بر اوهام و خیالات و احساسات. در طرح نقشه نباید برای تصورات جائی قائل شد. خون سردی و واقع بینی اساس طرح یک نقشه‌ی قابل اجراست. تردیدی نیست که اراده‌ی آدمی موانع را از سر راه برمی‌دارد ولی البته باید بین موانع و اراده‌ای که می‌خواهد آنها را از میان بردارد تناسب لازم موجود باشد. حزبی که دارای مغز خوب، اطلاعات کافی نباشد نمی‌تواند نقشه درستی طرح کند. مغز خوب و اطلاعات کافی، در نتیجه‌ی نظم تشکیلاتی، تجربه، سنت حزبی، کادر قابل و امثال آنها را به وجود می‌آید. مقدار رضایت بخشی از این مقدمات فقط در طول زمان تهیه می‌شود. برای این کار هم زمان لازم است. ولی بدون شک با آنچه که امروز داریم به مراتب بهتر می‌توانیم کار کنیم تا با آنچه که پنج سال پیش داشته‌ایم. اینک باید گفت که تنها نقشه‌ی خوب کشیدن کافی نیست؛ تمرکز به جای تشتت باید آن نقشه به طور هم‌آهنگ و با پشت‌کار اجرا شود. برای این کار لازم است که دستگاه وسیع حزبی متمرکز باشد یعنی به وسیله قدرت با شعور، متفکر، واقع بین و مبارزی اداره شود. این مرکز به منزله‌ی مغز حزب است ولی به طوری که یک مدیر زبردست ارکستر، با حرکات چوب خود از آهنگ‌های





گوناگون و آلات جورواجور، یک سمفونی نشاطانگیز پُر هیجان به وجود می‌آورد این مرکز با دستورهای دقیق خود از استعدادها، اراده‌ها، احساسات، هیجانات، افکار و تصمیمات مختلف در ازمنه‌ی گوناگون و در طی حوادث جورواجور یک حرکت منظم خوش‌آهنگی به‌سوی کمال ایجاد می‌نماید. همان‌طور که، علاوه بر یک مدیر زبردست ارکستر، آهنگ ساخته‌شده و منظمی لازم است تا هم مدیر و هم نوازنده موافق آن رفتار کنند، برای فعالیت عمومی حزبی نیز اصول و استراتژی و تاکتیک و نقشه، لازم است. کمیته مرکزی حزب باید دارای قدرت اجراء و نفوذ کامل و نظارت قطعی بر همه‌ی زیربُوم حرکات و سکنات جریان حزبی باشد. این قدرت و نفوذ تحمیلی نیست بلکه باید رهبری صحیح پیش‌بینی درست، عمل منظم کمیته چنین قدرت را طبیعتاً به وجود آورد. تنها در یک جامعه‌ی بیدار چنین عناصری پیدا می‌شود. همان‌طور که به‌نوبه خود این عناصر بیداری جامعه‌ی را فزون‌تر می‌کنند. آیا در اجتماع ما داشتن یک مرکزیت هشیار ممکن است؟ نه به آن اندازه که آرزو می‌طلبد ولی تردیدی نیست که در شرایط کنونی ایجاد این مرکزیت با استفاده از تمام قوای تکامل‌یافته‌ی حزب نسبت به پنج‌سال پیش بهتر ممکن است، فقط





در صورتی که در داخل جریان آن اراده‌ی دسته‌جمعی و هم‌آهنگ و شرایط مساعد وجود داشته باشد که بتواند چنین مرکزیتی را به وجود آورد.

(سرمقاله‌ای به قلم احسان طبری) - نقل از: "مردم" بهمن ماه سال ۱۳۲۵

